

www.csr.ir

«راه سوم» در بوته نقد

طوس طهماسبی

مقدمه

سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب به احزاب کمونیست هوادار شوروی و لنینیسم تبدیل شدند و گروهی دیگر به فعالیت اصلاح‌طلبانه و پارلمانی در درون نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری پرداختند. با این اعتقاد که فعلاً شرایط جایگزینی نظام سرمایه‌داری وجود ندارد و سرنگونی خشونت‌آمیز این نظام مضرات بیشتری در پی دارد. این احزاب در پی گسترش حق رأی به طبقه کارگر، قانونی شدن اتحادیه‌های کارگری و اعتصاب به تلاش برای محدود کردن قانونی سرمایه‌داری و کسب حقوق اجتماعی و اقتصادی بیشتر برای طبقه کارگر پرداختند. رکود بزرگ ۱۹۲۹ که بحران و عقب‌نشینی لیبرالیسم اقتصادی کلاسیک را به دنبال داشت، انقلاب روسیه و ایجاد بلوک

دغدغه‌گیدنز یافتن راهی برای برون رفت سوسیال‌دموکراسی از بحرانی است که از اوایل دهه هفتاد میلادی با تحولات جدید جهانی و هجوم نئولیبرالیسم بدان دچار شده است. جهانی شدن فزاینده اقتصاد و فرهنگ، تحولات فرهنگی و اجتماعی فردگرایانه، شکست آرمان سوسیالیستی جایگزینی سرمایه‌داری بازار با یک سیستم اقتصادی جدید و پدید آمدن مسائل جدیدی در سیاست مانند مسائل زیست‌محیطی احزاب سوسیال‌دموکرات را با چالش‌های جدی روبرو ساخته است.

از اواخر قرن نوزدهم، به ویژه پس از جنگ جهانی اول جنبش‌ها و احزاب سوسیالیست به دو بخش تقسیم شدند؛ گروهی با هدف

کمونستی در اروپای شرقی به دنبال پایان جنگ جهانی دوم که احساس خطر نظامهای سیاسی و اجتماعی غرب را به دنبال داشت، حوزه و قدرت عمل احزاب سوسیال دموکرات را افزایش داد و با توجه به شرایط جدید احزاب جناح راست به خصوص لیبرالها نیز برخی از آموزه‌های سوسیال دموکراسی را پذیرفتند و دولتهای رفاه‌وارد عرصه شدند. این دولتها ضمن به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی کلان از طریق تأثیرگذاریهای دولتی بر اقتصاد، حداقلهای رفاهی، بهداشتی و آموزشی را برای طبقات پایین تضمین می‌کردند. این نظام تا نزدیک به چهاردهه رونق و رفاهی بی‌نظیر را برای اروپای غربی رقم زد و تئوری اقتصادی جان مینارد کینر موفق شد از طریق مدیریت تقاضا و دخالتهای هدفمند دولت در اقتصاد بحرانهای ادواری نظام سرمایه‌داری را تا حدود زیادی مهار کند.

ضد حمله نولیبرالی زمانی آغاز شد که در دهه هفتاد میلادی اقتصاد سرمایه‌داری نشانه‌هایی از بحران نشان می‌داد و فرایند جهانی شدن اقتصاد پیش فرضهای اساسی دولت رفاه را مورد تهدید قرار می‌داد. از سوی دیگر به دلیل همان رفاهی که این سیستم پدید آورده بود طبقه متوسط بزرگی تشکیل شده بود که تا حدودی در طبقه کارگر نیز رسوخ کرده بود و این طبقه تمایلات و خواسته‌هایی ابراز می‌کرد که با جمع‌گرایی رفاه محور سوسیال دموکراسی همساز نبود. خواسته‌هایی که محتوای فردگرایانه و خودمختارانه داشت و پیشرفت

فردی و آزادی فردی برای انتخاب سبکهای مختلف زندگی را مورد توجه قرار می‌داد. نولیبرالیسم ادعای کرده که دولت رفاه باعث رکود و ممانعت از پیشرفت شده یک دولت بزرگ به وجود آورده، جامعه مدنی را محدود کرده و قدرت نوآوری و خلاقیت را از میان برده است. نولیبرالها معتقد بودند که دولت رفاه از طریق سیاستهای حمایتی از اقشار پایین منابع ملی را هدر داده و میل به تنبلی را در افراد گسترده است. نولیبرالها دفاع از بازار آزاد و نابرابری اقتصادی را با دفاع از نهادهای سنتی به ویژه خانواده و ملت پیوند می‌دهند. گیدنز یکی از اصلی‌ترین مشکلات نولیبرالیسم را همین تضاد اعتقاد به بازار آزاد در سطح جهان با حفاظت از سنتها و نهادهای ملی می‌داند. به اعتقاد گیدنز بنیادگرایی بازار و محافظه‌کاری سازگار نیستند و هیچ چیز بیشتر از انقلاب دایمی نیروهای بازار سنت را از میان نمی‌برد. پیروزیهای سیاسی نولیبرالیسم همانند به قدرت رسیدن مارگارت تاچر و رانلد ریگن و تحولات جهانی همسو با آن اعتماد به نفس سوسیال دموکراتها را تضعیف کرده و آنها به دفاع از مواضع گذشته ادامه داده و یا صرفاً منفعلانه از مواضع خود عقب‌نشینی کرده‌اند. گیدنز معتقد است که سوسیال دموکراسی باید به بازسازی خود و تدوین خط مشیهای جدید ایجابی پردازد و در این راه او از پنج مشکل بنیادین در برابر سوسیال دموکراسی سخن می‌گوید.

۱- پنج مشکل بنیادین از دیدگاه گیدنز ۱-۱- جهانی شدن

گونه‌ای فزاینده لحظه‌ای عمل می‌کنند. نسبت مبادلات مالی در رابطه با تجارت در پانزده سال گذشته پنج برابر شده است و در حالی که داد و ستد بسیاری هنوز در سطح منطقه‌ای انجام می‌شود یک اقتصاد کاملاً جهانی در سطح بازارهای مالی وجود دارد. این فرایندها، اقتدار دولتهای ملی و برخی از قدرتهای آنها را که اساس نظریه مدیریت اقتصادی گیدنز را تشکیل می‌داد را با چالش مواجه کرده‌اند، اما حکومت‌های ملی منسوخ نمی‌شوند، بلکه شکل آنها تغییر خواهد کرد. دولتها تنها با همکاری فعالانه با یکدیگر و با مناطق و نواحی همجوارشان و با گروه‌ها و اتحادیه‌های فراملی خواهند توانست چنین قدرتهایی را اعمال کنند.

۲-۱- فردگرایی

با گسترش شیوه‌های زندگی که تا اندازه‌ای نتیجه همان رفاهی است که دولت رفاه به ایجاد آن کمک کرد همه کشورهای غربی از نظر فرهنگی کثرت‌گراتر شده‌اند.

همبستگی و جمع‌گرایی از ویژگی‌هایی بودند که سوسیال دموکراسی را از محافظه‌کاری و لیبرالیسم که از لحاظ ایدئولوژی تأکید بسیار بیشتری بر فرد می‌کردند متمایز می‌ساخت. گیدنز معتقد است این برداشت که نسل‌های جدید به مسئله اخلاق بی‌تفاوت هستند و فاقد استعداد هر نوع همبستگی اجتماعی‌اند، گمراه‌کننده است. در واقع بررسی‌ها نشان می‌دهند که نسل‌های جوان امروز به مسائل اخلاقی بسیار بیشتری

گیدنز به همراه بسیاری دیگر از صاحب‌نظران معتقد است که در سه دهه اخیر، جهانی شدن را باید به عنوان یک فرایند ویژه و جدید محسوب کرد که تأثیر ویژه‌ای بر اصلی‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی دوران ما دارد. گیدنز دیدگاه برخی از صاحب‌نظران همچون پل هرست و گراهام تامسن را رد می‌کند؛ به باور گیدنز آنها معتقدند که جهانی شدن به شکلی که مطرح می‌شود و به عنوان پدیده‌ای جدید تا میزان زیادی افسانه است و حداکثر ادامه روندهایی است که از دیرباز وجود داشته‌اند. آنها معتقدند که بیشتر تجارت هنوز منطقه‌ای است و میزان صادرات از اتحادیه اروپا به بقیه جهان تنها افزایش ناچیزی داشته است. اما گیدنز معتقد است که جهانی شدن ابعادی فراتر از این دارد و آن را به عنوان دگرگونی زمان و مکان در زندگی بشر تعریف می‌کند. از نظر او تحولات رخ داده در تجارت جهانی قابل توجه هستند. در سال ۱۹۵۰ صادرات کالاهای قابل مبادله تنها ۷ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی اروپا بود در مقایسه با ۱۲ درصد در سال ۱۹۱۱ این میزان در سال ۱۹۷۰ دوباره به ۱۲ درصد رسید و در سال ۱۹۹۷ به ۱۷ درصد افزایش یافت. به علاوه به نسبت یک قرن پیش انواع کالاهای موضوع مبادله بسیار افزایش پیدا کرده است. به اعتقاد گیدنز مهمترین دگرگونی در نقش گسترده‌ی بازارهای مالی است که به

حساس هستند اما آنها این ارزشها را به سنتها ربط نمی دهند یا شکل‌های سنتی اقتدار را به مثابه عامل تعیین کننده هنجارهای شیوه زندگی نمی پذیرند.

گیدنز در اینجابه تحقیقات و نظرات انگلهارت استناد می کند که معتقد است در جوامع جدید غربی با گسترش حداقل‌های رفاهی تقاضاها دیگر از نوع اقتصادی و رفاهی نیست و بیشتر مربوط به آزادی بیشتر و کیفیت‌های متکثر زندگی است گیدنز می گوید فردگرایی نهادی جدید با خودپرستی یکسان نیست و کمتر تهدیدی برای همبستگی اجتماعی به شمار می رود اما به این مفهوم است که ما باید در جستجوی وسایل جدیدی برای ایجاد آن همبستگی باشیم.

۳-۱- دوگانه‌ی چپ و راست

ماهیت این تقسیم‌بندی همیشه مورد منازعه بوده است و معانی چپ و راست نیز در طول زمان تا حدودی تغییر کرده است. برای مثال، طرفداران فلسفه‌های بازار آزاد در قرن نوزدهم در جناح چپ در نظر گرفته می شدند، اما امروزه معمولاً در جناح راست قرار داده می شوند. همچنین این ادعا که این تقسیم‌بندی دیگر معنایی ندارد نیز سابقه‌ای طولانی دارد و به خصوص زمانی که یکی از این دو جناح چنان قدرتمند می شود که تنها گزینه ممکن به نظر می رسد هر دو طرف منافی برای زیر سؤال بردن آن دارند. به نظر بوبیو (به نقل از گیدنز) تقسیم بندی چپ و راست همچنان ادامه خواهد

یافت چرا که سیاست اساساً تخصص‌آمیز است. او معیار اصلی در تشخیص چپ و راست را نگرش نسبت به برابری می داند. جناح چپ طرفدار برابری بیشتر است. در حالی که جناح راست جامعه را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر سلسله مراتبی می بیند. البته بوبیو می پذیرد که این تقسیم‌بندی دیگر اهمیت سابق را ندارد.

گیدنز معتقد است که چپ باید به جای آنکه لزوماً بر دولت تأکید کند بر سیاست رهایی تمرکز داشته باشد و از نظر او برابری فی نفسه هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای خوشبختی، عزت نفس استفاده از آزادی است. همچنین باید به سیاست رهایی بخش چپ کلاسیک، سیاست زندگی را افزود. در حالی که سیاست رهایی بخش به فرصت‌های زندگی مربوط می شود. سیاست زندگی در ارتباط با تصمیمات زندگی است. این یک سیاست انتخاب، هویت و رابطه متقابل است و مربوط به مسائل جدیدی است که صرفاً مربوط به چپ و یا راست نیست.

۴-۱- سازمان سیاسی

موضوع پایان سیاست و کمرنگ شدن نقش دولت در نتیجه تسلط بازار جهانی در چند سال اخیر با حجم زیادی مطرح شده است و در این شرایط نولیبرالیسم نیز نقدی بی امان از نقش دولت در زندگی اجتماعی و اقتصادی به راه انداخته است. البته آنچه برای عده‌ای یک فرایند غیر سیاسی کردن به نظر می رسد، مانند از دست رفتن تأثیر حکومت‌های ملی و احزاب

سیاسی، از نظر دیگران گسترش درگیری و مداخله سیاسی بود. اولریش بک از ظهور سیاستهای فرعی سیاستی که از پارلمان دور شده و به سوی گروه‌های تک موضوعی در جامعه حرکت کرده است سخن می‌گوید مانند گروه‌های محیط زیست که در موارد مهمی نیز اراده خود را تحمیل کرده‌اند. بک بی‌تحریکی دستگاه دولتی را با تحرک عاملان در تمام سطوح ممکن جامعه مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که گروه‌های ابتکاری شهروندان قدرت را به طور یک‌جانبه در دست گرفته‌اند بی‌آن که در انتظار سیاستمداران بمانند. از سوی دیگر، بر اساس نظرسنجیها افراد اعتماد کمتری نسبت به سیاستمداران نشان می‌دهند. همین مطلب در مورد نگرشهای آنها نسبت به دیگر چهره‌های صاحب اقتدار مانند پلیس و وکلای دادگستری نیز درست است. اما گیدنز معتقد است این اندیشه که اینگونه گروه‌ها می‌توانند آنچه را که دولت از عهده آن بر نیامده است بر عهده گیرند یا می‌توانند جای احزاب سیاسی را بگیرند خیال‌بافی است و کارکرد لازم دولت دقیقاً آشتی دادن ادعاهای مختلف گروه‌های دارای منافع ویژه در عمل و قانون است، اما حکومت در اینجا باید به مفهومی کلی‌تر از صرفاً حکومت ملی درک شود.

۵-۱- مسائل زیست بومی

هشدارهای احتمال وقوع فاجعه جهانی در زمینه محیط زیست نخستین بار در دهه ۱۹۶۰ کشورها فراتر می‌روند. اعلام گردید؛ اینکه منابع زمینی به میزان سهمناکی در حال مصرف شدن است، در حالی که آلودگی تعادل زیست بومی را که ادامه حیات طبیعت به آن وابسته است را نابود می‌کند. در مقابل، اقتصاددانان نولیبرال این هشدارها را جدی نمی‌دانند و معتقدند که رشد اقتصادی نامحدود امکان‌پذیر است. آنها اساساً بر پایه نظریه اقتصادی نولیبرال بر این عقیده بودند که اصول بازار ضامن فقدان محدودیت برای رشد اقتصادی است، اما گیدنز معتقد است که جدی نگرفتن خطرات زیست بومی استراتژی خطرناکی است. جنبشها و تلاشهای فراوان و همچنین تغییرات عمده در سیاستهای دولتها پیرامون محیط زیست نشان از جدی بودن خطر دارد. اندیشه مدرنیزه کردن زیست بومی برای حل این چالش و همساز کردن امنیت زیست بومی و رشد اقتصادی مطرح شده است. این اندیشه توسعه‌ی پایا به جای رشد محدود، ترجیح پیش‌بینی به جای درمان؛ برابر ساختن آلودگی با ناکار آمدی و یکی گرفتن سودمندی تنظیم محیط زیست با رشد اقتصادی را مطرح می‌کند. از نظر گیدنز این اندیشه تا حدی خوشبینانه است و تصور اینکه حفاظت از محیط‌زیست و توسعه اقتصادی به آسانی با یکدیگر سازگار می‌شوند قانع‌کننده نیست. افزون‌براین، مدرنیزه کردن زیست بومی تا اندازه زیادی مربوط به سیاست‌گذاری ملی است، اما خطرات زیست محیطی اکثراً از مرزهای کشورهای فراتر می‌روند.

۲- گیدنز و سیاست راه سوم

هدف کلی سیاست راه سوم باید کمک به شهروندان برای یافتن راه خود از میان انقلابهای عمده دوران ما، یعنی جهانی شدن، دگرگونی در زندگی شخصی و رابطه ما با طبیعت باشد. سیاست راه سوم باید نگرشی مثبت نسبت به جهانی شدن اتخاذ کند، ولی اساساً تنها به عنوان پدیده‌ای که دامنه‌ای بسیار گسترده‌تر از بازار جهانی دارد، سیاست راه سوم باید علاقه عمیق به عدالت اجتماعی را حفظ کند و در عین حال باید بپذیرد که مسائل گوناگونی که در تقسیم‌بندی چپ و راست قرار نمی‌گیرند افزون‌تر از پیش است برابری و آزادی فرد ممکن است در تعارض با یکدیگر باشند. اما اقدامات برابری خواهانه نیز اغلب دامنه‌آزادیهای افراد را گسترش می‌دهند. سیاست راه سوم که جمع‌گرایی را رها کرده است در جستجوی رابطه نوینی میان فرد و اجتماع و تعریف مجدد حقوق و تعهدات افراد است. می‌توان «هیچ حقی بدون مسئولیت» را به عنوان شعار اصلی برای سیاست نوین پیشنهاد کرد. سوسیال دموکراسی قدیم به در نظر گرفتن حقوق به عنوان ادعاهای بی‌قید و شرط گرایش داشت. گسترش فردگرایی باید با گسترش تعهدات فردی همراه باشد. برای مثال حق بیمه‌های بیکاری باید تعهد جستجوی فعالانه برای کار را به همراه داشته باشد.

نهادهای سنتی به عنوان وسیله اصلی توجیه اقتدار نگریده است. سوسیال دموکراتها باید با این دیدگاه مقابله کنند. در جامعه‌ای که سنت و رسم نفوذ خود را از دست می‌دهند تنها راه برقراری اقتدار در پیش گرفتن دموکراسی است. در پاسخ به مسائلی مانند این که چگونه باید پس از زوال سنتها و رسوم زندگی کنیم، چگونه از نوه‌مبستگی اجتماعی ایجاد کنیم و چگونه نسبت به مسائل زیست بومی واکنش نشان دهیم، باید بر ارزشهای جهان میهنی و به آنچه ممکن است محافظه‌کاری فلسفی نامیده شود به شدت تأکید شود. محافظه‌کاری در این معنا تنها رابطه‌ای ضعیف با شیوه درک آن در جناح راست سیاسی دارد. در این معنا، محافظه‌کاری نگرشی عمل‌گرایانه نسبت به رویارویی با دگرگونی نشان می‌دهد و اندک تفاوتی میان نتایج ناشناخته علم و تکنولوژی برای ما انسانها قائل است؛ برای گذشته و تاریخ احترام قائل است و در زمینه محیط زیست اصل احتیاط را در مواردی که امکان پذیر باشد به کار می‌بندد. این هدفها نه تنها با یک برنامه مدرنیزه کردن ناسازگار نیستند، بلکه آن را از پیش مفروض می‌دارند.

۳- دولت و جامعه مدنی

دولت مدرن در آزمایش دشوار جنگ شکل گرفت و جنگ یا آمادگی برای جنگ بر بیشتر جنبه‌های نهادهای دولتی اثر گذاشت. از میان رفتن شرایط جنگی و پیشرفت بازار جهانی

مشروعیت دولتها را به چالش می‌گیرد. هستند. نمی‌توان به دنبال احیای شکل‌های از فرایندهای دیگری این روند را شدت می‌بخشند؛ از جمله تقاضا برای استقلال فردی و ظهور درک اندیشیده‌تری از مفهوم شهروند. بحران دموکراسی ناشی از دموکراتیک نبودن آن است. دموکراتیک کردن دموکراسی پیش از هر چیز به مفهوم عدم تمرکز است، اما نه به عنوان

فرایندی یک سویه. افزایش طلاق و کودکان بی‌سرپرست دولت باید نقش حوزه عمومی را گسترش دهد، چرا که یکی از بزرگترین تغییراتی که بر حوزه سیاسی تأثیر گذاشته است این است که حکومتها و شهروندان به گونه‌ای فزاینده در محیط اطلاعاتی واحدی زندگی می‌کنند.

دولتهایی که بدون دشمن هستند یعنی فاقد شرایط و امکانات ویژه برای بسیج عمومی اند، برای حفظ مشروعیت خود باید کارایی اداری شان را افزایش دهند و در این راه می‌توانند چیزهای بسیاری از تجربه‌های موفق بخش خصوصی بیاموزند. حکومت در دوران نوین برای مشروعیت خود، بیش از هر چیز به توانایی‌اش

در مدیریت ریسک وابسته است. همانند ریسکهای اقتصادی، زیست بومی و ریسکهایی که از علم و تکنولوژی ناشی می‌شوند. در این زمینه باید از مشارکت شهروندان در بحث و گفتگو پیرامون چگونگی مدیریت ریسک کمک گرفت.

بر خلاف چپ قدیم که معمولاً نگرانیها درباره‌ی انحطاط مدنی را رد می‌کرد سیاست جدید می‌پذیرد که این گونه نگرانیها واقعی

۴- دولت سرمایه‌گذاری اجتماعی

سوسیال دموکراسی با توجه به چالشهای جدید باید رقابت‌جویی و تولید ثروت را در جایگاه بسیار مهمتری قرار دهد. با وجود این، اگر افراد به حال خود رها شوند تا در گردابی اقتصادی فرورفته یا شنا کنند توسعه نخواهند یافت. اقتصاد مختلط نوین که سوسیال دموکراسی باید در پیش گیرد در جستجوی کنش مشترکی

بین بخشهای عمومی و خصوصی است که از پویایی بازارها بهره می برد، اما با در نظر داشتن منافع عمومی.

سوسیال دموکراتها ناچارند رابطه بین ریسک و امنیت موجود در دولت رفاه را تغییر دهند ولی نباید بپذیرند که میزان زیاد نابرابری برای رونق اقتصادی کارکرد مثبتی دارد یا اجتناب ناپذیر است. توزیع مجدد درآمد نباید حذف شود، اما تا اندازه زیادی باید به سمت توزیع مجدد امکانات و پرورش استعدادها بالقوه حرکت کند.

بر خلاف نظر نیولیبرالها جامعه ای کاملاً شایسته سالار مفید و ممکن نیست و در درون خود حامل تناقض است، اما مانع آن نیست که اصول شایسته سالاری (لیاقتها و رقابتها) تا حدود قابل توجهی مؤثر باشند. سیاست نوین، برابری را به عنوان ادغام، و نابرابری را به عنوان طرد مطرح می کند. ادغام در مفهوم عام به مقوله شهروندی اشاره دارد که شامل حقوق مندی و سیاسی و تعهدات مربوط به آن است. لیبرالیسم مدنی (باز پس گرفتن حوزه عمومی) و برابری جنسی فزاینده باید بخشی اساسی از یک جامعه ادغام کننده باشد. در قشر فوقانی جامعه نوعی طرد و کنارگیری اختیاری وجود دارد. محدود کردن طرد ارادی طبقه بالا برای ایجاد جامعه ای

ادغام کننده تر در پایین اهمیت اساسی دارد. سرمایه گذاری در آموزش یک وظیفه مبرم و پایه اساسی توزیع مجدد امکانات است؛ با این حال، به این اندیشه که آموزش می تواند نابرابری

را به شیوه ای مستقیم کاهش دهد باید با تردید نگریست.

برنامه های متعارف مبارزه برای فقر باید جای خود را به رویکردهای معطوف به اجتماع محلی بدهند که امکان مشارکت دموکراتیک تری را فراهم می سازند و نیز مؤثرترند. سیاست راه سوم باید برخی از انتقادهایی را که جناح راست از دولت رفاه می کند بپذیرد دولت رفاه اساساً غیر دموکراتیک و وابسته به توزیع مزایا از بالا به پایین است. برخی شکلهای نهاد رفاهی بوروکراتیک بیگانه کننده و ناکارآمد است و مزایای رفاهی می توانند نتایج متناقضی داشته باشند. دولت رفاه برای پوشش دادن ریسکهای جدید مانند ریسکهای مرتبط با دگرگونی اجتماعی، پردشدگی اجتماعی یا نسبت روزافزون خانواده های تک سرپرست متناسب نیست؛ این متناسب نبودن دو گونه است: مواردی که ریسکهای پوشش داده شده هماهنگ با نیازها نیستند و مواردی که از گروه هایی که نباید حمایت می شود. سوسیال دموکراسی باید بپذیرد که کنترل مؤثر ریسک (فردی و جمعی) تنها به معنای به حداقل رساندن ریسک یا حفاظت در برابر آن نیست؛ همچنین به معنای مهار کردن جنبه مثبت یا نیرومند ریسک و فراهم کردن منابع برای ریسک پذیری است.

اصل راهنمای سیاست جدید رفاهی باید این باشد: سرمایه گذاری در سرمایه انسانی هر جا که ممکن باشد و نه ارائه مستقیم کمک اقتصادی. ما باید به جای دولت رفاه، دولت

سرمایه‌گذاری اجتماعی را قرار دهیم که در زمینه یک جامعه رفاه مثبت عمل می‌کند. راهبردهای ایجاد شغل و آینده کار باید بر پایه جهت‌گیری نسبت به ضرورت‌های جدید اقتصادی باشد. شرکتها و مصرف‌کنندگان از نظر استانداردهای مورد تقاضا برای کالاها و خدمات بیش از پیش بر پایه مقیاسی جهانی عمل می‌کنند. تجربه نشان داده است که سرمایه‌گذاری در منابع انسانی منبع اصلی نفوذی است که شرکتها در بخشهای کلیدی اقتصادی دارند.

۵- به سوی عصر جهانی

در عصر جهانی شدن تأکید دوباره بر نقش ملت به عنوان یک نیروی ثبات بخش و ضد چند پارگی بی‌پایان دارای اهمیت بسیار است. اما دولت ملی و ناسیونالیسم چهره‌ای دو گانه دارند. ملتها مکانیزم یگانگی بخش شهروندی را فراهم می‌سازند اما ناسیونالیسم ممکن است پرخاشگر و جنگ افروز شود.

در شرایط حاضر ما به تعبیر جهانی تری از ملیت نیاز داریم. هویت ملی تنها در صورتی می‌تواند تأثیر مثبتی داشته باشد که دوگانگی یا وابستگی چندگانه را تحمل کنند و این نقطه مقابل ناسیونالیسم بیگانه‌گریز است. ملتها در گذشته تا اندازه زیادی در نتیجه خصومت با دیگران ساخته می‌شدند. امروز هویت‌های ملی باید در محیط همکاری حفظ شود. جایی که آنها در برگیرندگی و فراگیری گذشته را نخواهند داشت و وفاداریهای دیگر در کنار آنها وجود دارند.

در جهان امروز، حکومتها به جای دشمن با ریسک و خطر روبرومی شوند و ملاحظات سنتی روابط بین‌الملل در شرایط جدید کار نیست. برخی معتقدند که جهان در جهت برگشت از نظم جهانی و نه به سوی آن حرکت می‌کند

البته بعید به نظر می‌رسد این راهبردها بتوانند بازگشت به اشتغال کامل در معنای معمول آن را فراهم سازند. با در نظر گرفتن وضعیت مسئله‌ساز اشتغال کامل دو راه بیشتر وجود ندارد: یا مشارکت بیشتر در اقتصاد اجتماعی، یا روبروشدن با رشد فرهنگهای یاغی.

همان‌گونه که مطالعات گوناگونی در سراسر اروپا نشان می‌دهند افراد هر چه بیشتر هم در جستجوی کار معنی‌دار و هم فرصتهایی

و دنیای جدید با فراوانی ستیزه‌ها و تخاصمها شناخته می‌شود. اما دلایل متعددی وجود دارد که نشان دهد به چه دلیل ادعای این که احتمال وقوع جنگ گسترده بین ملتها در آینده کمتر است دیگر ادعای بیهوده نیست. جهان دیگر بین دو بلوک قدرت نظامی تقسیم نشده است. مرزهای میان ملتها تقریباً در همه جا تثبیت گردیده و با توافق بین المللی پذیرفته شده است. در عصر اطلاعات قلمرو برای دولتهای ملی دیگر به اندازه گذشته اهمیت ندارد. دانش و توانایی رقابت بیشتر از منابع طبیعی اهمیت می‌یابند و حاکمیت نامشخص و چندگانه شده است. دموکراسی بیش از پیش گسترش می‌یابد و حقیقتی در این نظریه است که دموکراسیها با یکدیگر جنگ نمی‌کنند. وشکلهای جهانی بودن برآمده از پایین مانند گروه‌های صلح سبز و عضو بین الملل امکاناتی برای دموکراسی جهانی ایجاد می‌کنند.

این امکان وجود دارد که یک نظام فراگیرتر حکومت جهانی بتواند همان نظام رسمی را که اتحادیه اروپا هم اکنون دارا است داشته باشد. منافع مشابه در حکومت جهانی امروز برای همه دولتها مهم است.

گسترش دموکراسی جهانی یکی از شرایط تنظیم مؤثر اقتصاد جهانی، حمله به نابرابریهای اقتصادی جهانی و کنترل خطرهای احتمالی زیست بومی است. مبارزه با بنیادگرایی بازار در سطح محلی اما آزادگذاشتن آن برای فرمانروایی بر بازار جهانی مفهومی ندارد.

تنظیم بازارهای مالی مبرم‌ترین مسئله در اقتصاد جهانی به دنبال بحران سال ۱۹۹۴ مکزیکی و آشفتگیهای پی در پی در آسیای جنوب شرقی است. از هزارها میلیارد دلار ارزش پولهایی که هر روز مبادله می‌شود تنها ۵ درصد به معاملات تجاری و دیگر معاملات مهم اقتصادی مربوط می‌شود، ۹۵ درصد دیگر از بورس بازی و معاملات سهام و اوراق بهادار تشکیل می‌شود. صدها میلیارد پول می‌توانند بازاری یا کشوری را در یک روز ترک گویند. راه‌های پیش رو عبارتند از آرام کردن حرکت‌های بیش از حد در پول رایج و کنترل زیاده‌روی؛ جدا کردن معاملات پولی کوتاه مدت از سرمایه‌گذاری و ایجاد مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی در درون سازمانهای فراملی که در مدیریت اقتصادی جهان دخالت دارند و همچنین تجدید ساختار آنها. نرخهای ثابت مبادله باید به طور یکسان به سود مؤسسات مالی، شرکتهای بزرگ، سرمایه‌گذاران و دولتها باشد و سرمایه‌گذاری دراز مدت و وام‌دهی، با ثبات بیشتر تشویق شوند. ایجاد یک شورای امنیت اقتصادی در چارچوب سازمان ملل متحد باید مورد توجه جدی واقع شود، که البته کار دشواری است ولی در اهمیت آن نباید تردید کرد.

مسائل مربوط به کاهش نابرابری جهانی به راستی دهشتناک است. همین امر در مورد خطرات زیست محیطی نیز صدق می‌کند. مسئله تنها این نیست که چگونه می‌توان خطرات زیست محیطی را مهار کرد، بلکه پیامدهای

توسعه اقتصادی کشورهای فقیرتر است. به فرض این که چنین چیزی رخ دهد، مدرنیزه کردن زیست بومی آن گونه که در حال حاضر درک می شود راهبردهایی برای انتقال از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی فراهم نمی سازد.

۶- برخی ملاحظات انتقادی

گیدنز در ریشه یابی بحران دولتهای رفاه بیشتر عوامل سیاسی و منطقه ای را در نظر می گیرد و توجهی به فرایندهای کلان اقتصاد جهانی ندارد. اگر فرایند گسترش اقتصاد جهانی سرمایه داری در آینده را مسلم فرض کنیم که به عقیده خود گیدنز دولت رفاه را با بحران روبرو ساخته است چگونه چنین تدبیرهای خردی می تواند سوسیال دموکراسی عصر طلایی توافق و سازش کینزی را از بحران برهاند؛ عصری که ملاحظات جدی جنگ سرد و خاطره درهم ریختن انسجام اجتماعی در بسیاری از کشورها پس از رکود بزرگ ۱۹۲۹، آن هم در شرایطی که خطر انقلاب اجتماعی ضد سرمایه داری وجود داشت سرمایه داری را وادار به سازش و عقب نشینی می کرد.

گیدنز نولیبرالیسم و هجوم آن را بیش از آنکه در روابط و توازن قدرت و منافع ببیند، به عنوان یک برنامه انتخاباتی می نگرد و گمان می کند که هر زمان مردم بخواهند می توانند آن را رد کنند؛ اما واقعیت آن است که زمانی که نولیبرالیسم غیرقابل کنار زدن شده باشد هر حزبی هم که سرکار بیاید اوضاع تفاوت چندانی

۱. اریک هابسبام، «جهان در آستانه قرن بیست و یکم»، ترجمه ناهید فروغان نشر قطره، چاپ اول ۱۳۸۲ صفحه ی ۷۶.

سهامی قدرتهای اقتصادی و اجتماعی جامعه است، زمانی که برآیند این قدرتها در موارد و قوانینی اشتراک منافع داشته باشند تغییر آن قوانین و موارد تقریباً غیرممکن است مگر آن که توازن قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی به سود قدرت اجتماعی تغییر کند که در شرایط فعلی دموکراسیهای لیبرال بسیار دشوار به نظر می‌رسد به خصوص که خودگیدن اشاره می‌کند که در جامعه ذره‌ای شده‌ی جدید جنبشهای سیاسی چپ چگونه نحیف می‌شوند. اگر در دو دهه گذشته در اکثر نقاط جهان خدمات اجتماعی مربوط به اقشار فقیر کاهش پیدا کرده‌اند و قدرت چانه‌زنی اتحادیه‌های کارگری به شدت تقلیل یافته است و نابرابری جهانی طی سه دهه گذشته افزایش یافته به دو دلیل متضاد است؛ اول تغییر توازن قوا در سطح جهان به سود قدرتهای اقتصادی در مقابل قدرتهای اجتماعی فاقد ثروت و دوم از نو بروزکردن بحرانهای ادواری سرمایه‌داری از دهه هفتاد پس از پایان عصر طلایی کنیزی البته با شدتی محدودتر از رکود بزرگ ۱۹۲۹. گیدن به این عوامل اشاره‌ای نمی‌کند و ترجیح می‌دهد قضیه را در قالب جهانی شدن اقتصاد و شعارهای انتخاباتی کارآمدتر حزب محافظه کار انگلستان ببیند.

اگر بتوان نولیبرالیسم را عقب راند یا باید توازن قوای مذکور تغییر کند یا بحرانهای درونی سرمایه‌داری همچنان افزایش یابد که خود می‌تواند مولد تغییر آن توازن قوا باشد. به عبارت دیگر مشکل تحلیل گیدن مشخص نبودن پایگاه

اجتماعی و عاملان تغییر مورد نظر برای برنامه «راه سوم» است. اگر نولیبرالیسم موفق شود تا اکثر بازندگان سرمایه‌داری را به جهان سوم محدود کند و بازندگان جهان اول همان قشر فقیر فراموش شده چند دهه اخیر باشند که چون پر تعداد نیستند در آن حد که بتوانند نظم سیاسی و اجتماعی را به چالش گیرند صدایشان به جایی نمی‌رسد عقب‌راندن آن بسیار دشوار است. اما زمانی که بر اثر فزون‌خواهی توأم با ریسک سرمایه‌داری و افزایش بحرانهای ادواری آن، تعداد بازندگان روبه‌افزایش گذارد که تا حدودی نیز چنین شده‌است به جای آمبورژوازه شدن طبقه کارگر مورد نظر گیدن باید از پرولتریزه شدن طبقه سوم و مشاغل یقه سفید سخن گفت که بریورمن به درستی به آن اشاره کرده است^۲؛ در آمریکای لاتین، جایی که این فرایند کاملاً و در شدیدترین نوع آن اتفاق افتاده است احزاب چپ جدید در ونزوئلا، شیلی، برزیل و آرژانتین به قدرت می‌رسند و واقعاً تغییراتی اتفاق می‌افتد.

یکی دیگر از موارد خوشبینانه‌ای که گیدن مطرح می‌کند و از سنت مستحیل شده سوسیال دموکراسی اروپایی بعید هم نیست، مسئله دولت بدون دشمن و کشور بدون دشمن است. تئوری دولت بدون دشمن از یک پیش فرض وفاق‌گرای اجتماعی ناشی می‌شود که امیدوار است دولت بتواند تمام منافع متضاد اجتماعی را آشتی دهد

۲. جرج ریتزر، «نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر»، ترجمه محسن ثلاثی انتشارات علمی چاپ سوم بهار ۷۷، ص. ۲۴۰.

بر همین اساس است که گیدنز اصرار دارد تا بر برخی از نظرسنجیها تأکید کند که نشان می‌دهند طبقات مرفه در جوامع غربی طبقات فقیر را کاملاً فراموش نکرده‌اند! و تأکید بر این که باید از طرد اختیاری طبقات فوقانی جلوگیری کرد تا امکان کاهش طرد اجباری در طبقات پایین فراهم شود.^۳ باید به خاطر داشت که توافق اجتماعی زمانی ایجاد می‌شود که طرفهای درگیر توافق و عقب‌نشینیهای ملازم با آن را به ستیز و هزینه‌های ناشی از آن ترجیح دهند و در اینجا نیز باز مسئله توازن قوا اساسی است و دولت هم صرفاً در شرایط خاصی می‌تواند تا

حدودی ایجادکننده توازن میان طبقات گوناگون اجتماع باشد. تصادفی نیست در ونزئلا که سرمایه‌داری ورشکستگی و بی‌رحمی خود را نشان داده است بخش عمده‌ای از طبقات مرفه جامعه علیه هوگو چاوز بسیج شده‌اند. مورد بعدی «کشور بدون دشمن» است. از نظر گیدنز چون حدود ۶ دهه است که کشورهای قدرتمند صنعتی با یکدیگر درگیر جنگ نشده‌اند دنیا روندی روبه صلح و همگرایی را طی می‌کند و جنگهای منطقه‌ای که باعث مرگ ده‌ها میلیون نفر شده‌اند و هنوز هم ادامه دارند اهمیت محوری ندارند. البته این نظر تا حدود زیادی به دیدگاه جهان اول محور گیدنز مربوط است به طوری که در کتابش اشاره‌ای به مبادلات

اقتصادی ناعادلانه میان جهان غنی و فقیر نمی‌کند یا به این موضوع که چگونه سازمان تجارت جهانی قواعد خود نظیر لغو تمام یارانها را به کشورهای فقیر تحمیل می‌کند، اما ایالات متحده هنوز در پوششهای مختلف به کشاورزان خود یارانه می‌دهد. در نتیجه محصولات کشورهای آفریقایی شانس برای آنکه در بازار آن کشور فروش روند ندارند.

همچنین پاسخی نیز برای این سؤال مطرح نمی‌کند که کشورهای جهان سوم که دارای زیرساختهای اقتصادی ضعیف و تحت تسلط حاکمان و نخبگان اقتصادی زیاده‌خواه متحد با دولتها و شرکتهای بزرگ غربی هستند برای تأمین هزینه‌های رفاهی سیاست راه سوم چه راهی پیش‌رو دارند؟ البته پیرامون تز «کشور بدون دشمن» این مطلب صحیح است که توازن قوای ژئوپلیتیک جهان واقعاً با ثبات‌تر از گذشته است، اما در شرایطی که در روابط بین‌الملل هنوز قدرت اقتصادی و نظامی حرف اول را می‌زند، چگونه می‌توان به پیدایش دموکراسی جهانی خوشبین بود؟ در شرایطی که نه سازمان ملل و نه هیچ چیز دیگری نمی‌تواند مانع اراده آمریکا و انگلیس در حمله به عراق شود تشکیل سازمانی مانند اتحادیه اروپا در سطح جهانی چه سودی دارد؟^۴ آیا کوبا می‌تواند بدون انحلال نظام سیاسی و اجتماعی خود از مزایای تز کشور بدون دشمن برخوردار شود و یا هوگو چاوز باید دخالت آمریکا در کودتا علیه خود را دشمن قلمداد نکند؟

۳. آنتونی گیدنز، «راه سوم»، ترجمه منوچهر صبوری، نشر شیرازه، چاپ اول ۱۳۷۸.

۴. همان منبع؛ ص. ۱۶۰.